

فصلنامه تاریخ اسلام

سال هشتم، زمستان ۱۳۸۶، شماره مسلسل ۳۲.

اوضاع سیاسی ماوراءالنهر در دوران اسلامی تا تشکیل دولت صفوی

دکتر حمید حاجیان پور*

این پژوهش، اوضاع سیاسی ماوراءالنهر را در قرون اولیه اسلامی تا تشکیل دولت صفوی در ایران مورد بررسی قرار می‌دهد. روند تأسیس دولت‌های مستقل و نیمه مستقل و پیدایش نیروهای محلی در شرق فلات ایران به تشکیل دولت صفوی و ایجاد دولت واحد کمک شایانی کرد. از سوی دیگر تحولات سیاسی ماوراءالنهر به پیدایش دولت تیموریان و اندکی بعد ازبکان در آن منطقه انجامید. تحولات درونی و حیات سیاسی و مذهبی تیموریان و ازبکان و رویارویی عقیدتی و سیاسی آنان با دولت صفویه در حوادث سده‌های نهم و دهم هجری / پانزدهم و شانزدهم میلادی، تأثیر زیادی داشته است.

واژه‌های کلیدی: ماوراءالنهر، خراسان، مغولان، تیموریان، شییبانیان، صفویان.

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز

مقدمه

خراسان و ماوراءالنهر در حیات سیاسی و اجتماعی خویش و در گذر زمان منشأ تحولات و دگرگونیهای بسیاری بوده‌اند. پیدایش دولتهای مستقل و نیمه مستقل متعدد در این نواحی و رونق و شکوفایی فرهنگی در ادواری از تاریخ و بروز ویژگیهای دیگر در دورانهای مختلف، این منطقه را از کانونهای مهم فلات ایران ساخته است. به ویژه آنکه منطقه خراسان و ماوراءالنهر معبری برای تهاجمات به ایران بوده‌اند. بدنبال فروپاشی دولت ساسانی و استقرار خلافت اسلامی نخستین دولت‌های مستقل ایرانی ظهور یافتند. دستگاه خلافت بغداد تحت تأثیر قرار گرفته و تهاجم ترکان غزنوی و سلجوقی آغاز شد. به این ترتیب دولتهای ترک در این مناطق جغرافیایی شکل گرفته و تعمیم یافتند.

با اضمحلال حکومت مغولان و تشکیل سلسله‌های محلی در ایران، این سرزمین همچنان یکی از کانونهای فرهنگی با هویت ایرانی اسلامی بود که از شکوفایی ادبی و هنری ویژه‌ای برخوردار گردید. دربار تیموریان، مجمع اهل ادب و هنر می‌شد که از نواحی گوناگون گرد آمدند. بدنبال افول قدرت تیموریان در ماوراءالنهر، اقوام بیابانگردی که از خاستگاه خود در دشت‌های قبیچاق جدا شده بودند به سوی ماوراءالنهر و خراسان حرکت کردند و آخرین ضربات را بر پیکر فرتوت جانشینان تیمور وارد ساختند و دولت ازبکان را در ماوراءالنهر پی‌نهادند. این دولت، دارای روحیات رزمندگی و توسعه طلبانه و اندکی بعد احساسات مذهبی نوپایی شد که در سراسر قرن شانزدهم میلادی و دهم هجری در مرزهای شرقی ایران، مناسبات سیاسی ایرانیان و ازبکان را تحت تأثیر قرار داد.

این پژوهش، اوضاع سیاسی ماوراءالنهر را در قرون اولیه اسلامی مورد بررسی قرار داده و شرایط این منطقه را تا قرن دهم هجری تبیین می‌نماید.^۱

از ورود اسلام تا دوره مغولان

بعد از سقوط دولت کوشانیان، در این سرزمین، فرمانروایی واحد یا حاکمیت فردی که از جانب پادشاهی بیگانه منصوب شده باشد، وجود نداشته است. هر چند روایات تاریخی، از

تشکیل حکومت ساسانی در ماوراءالنهر حکایت دارند. در دوره اسلامی در آغاز فتوحات فقط حملاتی به ماوراءالنهر صورت می‌گرفت و فاتحان به مقر زمستانی خود در خراسان باز می‌گشتند. بنابر قول طبری، شاهزادگان محلی هر ساله در یکی از شهرهای مجاور خوارزم گرد آمده و با حل منازعات خویش برای عملیات جنگی علیه اعراب متحد می‌شدند.^۲ با انتصاب قتیبه بن مسلم باهلی در سال ۸۶ ق/ ۷۰۴ م به سمت والی خراسان، سلطه اعراب مسلمان در ماوراءالنهر بیش از گذشته استوار شد. قتیبه با بهره‌گیری از دوگانگی بومیان و اختلافات آنان از سمت شمال تا شاش و از جنوب شرقی تا کاشغر در مرز امپراطوری چین پیش رفت و در بخارا و سمرقند مساجدی ساخت.

با کشته شدن قتیبه در سال ۹۷ ق/ ۷۱۵ م بخشهایی از ماوراءالنهر از دست رفت. مشکلات اعراب در ماوراءالنهر با مداخله‌های ترکان پیچیده‌تر شد. در قرن ششم میلادی، خان‌های ترک، سراسر آسیای مرکزی را به تصرف خویش در آورده و امیدوار بودند با یاری دولت بیزانس، ساسانیان را تار و مار کنند؛ اما ضعف بیزانس مانع از اجرای این نقشه گردیده بود. دولت ترکان متلاشی و به دو بخش شرقی و غربی تقسیم شد.

قتیبه با استفاده از وضع دشوار ترکان آنان را از سغد بیرون راند. ترکان حاضر نبودند به آسانی از ماوراءالنهر بگذرند. تحریکات آنان همراه با شیوه حکومت امویان و افزون طلبی حکام آنان و اخذ باج و خراج، گاه عکس‌العمل‌هایی را موجب می‌گردید. زیرا از نو مسلمانان نیز خراج دریافت می‌کردند.*

در زمانی که اختلاف‌های قبیله‌های عرب در خراسان و ماوراءالنهر شدت می‌یافت، بومیان غیر مسلمان از این هرج و مرج استفاده کرده، در برخی از نقاط نفوذ یافتند و ترکان نیز به موفقیت‌های مقطعی نائل گردیدند. اگر چه در این هنگام عباسیان با فعالیت‌های سیاسی خود در خراسان حکام اموی را به خود مشغول کرده بودند، نصر بن سیار توانست

* برای جهت تفضیلی در این مورد به ترکستان نامه اثر بارتولد مراجعه نمایید.

به موفقیت‌هایی در ماوراءالنهر دست یابد. حمله‌های پی در پی به کانون ترکان، آنها را از حوضه سیردریا عقب راند و خطر صحرانشینان را موقتاً رفع کرد.

با روی کار آمدن عباسیان و هرج و مرج آغازین، ماوراءالنهر هم زمان با درگیری‌های داخلی، در معرض خطر عظیم دشمن خارجی نیز قرار گرفت. امپراطوری ترکان غربی در ترکستان ساقط شده بود، اما چینیان در صدد برآمدنند از سقوط ترکان استفاده کرده و قدرت خویش را در کشوری که از دیرباز با چین ارتباط داشت، استوار سازند، بنابر درخواست حکام محلی ماوراءالنهر، عباسیان لشکریان چین را شکست دادند. این جنگ اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت، زیرا مشخص شد که کدام فرهنگ و تمدن - چینی یا اسلامی - می‌بایست در این سرزمین حکمفرما باشد. از این زمان رقابت در ماوراءالنهر میان چین و ایران شکل نوینی گرفت و چینیان به تحریک بومیان پرداختند. با استقرار ابومسلم خراسانی در ماوراءالنهر، حکام نواحی مختلف انتخاب شدند. به دلیل اهمیت خراسان، خلفای عباسی گاه فرزندان خود را به حکومت این سرزمین می‌فرستادند. بعد از عقب‌نشینی دولت ترکان و شکست چینیان در مرز ماوراءالنهر دو دولت تأسیس شد: بخش شرقی سیردریا (هفت آب) را قارلیغان در سال ۱۴۹ ق/ ۷۶۶ م در تصرف داشتند و در بخش سفلی سیر دریا یا سیحون دولت غزان تشکیل یافت.^۲

در اوایل قرن سوم هجری ۲۰۶ ق/ ۸۲۱ م طاهر ذوالیمینین از طرف مأمون عباسی حاکم خراسان شد. او با حذف نام خلیفه، استقلال خویش را در برابر دستگاه خلافت بغداد اعلام داشت. سامانیان حتی پیش از طاهریان به قدرت رسیده بودند، ولی سمت آنان تنها مقامات حکومتی ماوراءالنهر و تابع والی خراسان بود. به این ترتیب که از طرف والی خراسان و بنابر میل مأمون خلیفه عباسی، نوح به سمت فرمانروایی سمرقند و احمد به همان سمت در فرغانه و یحیی به فرمانروایی شاش و الیاس به حکومت هرات منصوب شد.^۴ سامانیان نتوانستند حکومت خویش را در هرات استوار سازند. در اخبار خروج صفاریان در سیستان و ناحیه هرات، سخنی از سامانیان نیست. در عوض، سامانیان در ماوراءالنهر فرمانروایان موروثی آن سرزمین شدند. تابعیت کامل و نهایی ماوراءالنهر از

حکومت اسلامی نیز در همین دوران صورت گرفت. لیکن باید توجه داشت که طاهریان و سامانیان هنوز از تأیید و یاری دولت بغداد برخوردار بودند. بزرگان بومی ماوراءالنهر در دربار خلافت حضور داشتند و این امر نشان می‌دهد که در زمان طاهریان هنوز خلفا در امور آن منطقه دخالت داشتند.

طاهریان و سامانیان می‌کوشیدند حکومت و قدرت خود را استوار کرده و آرامش را در کشور برقرار سازند. بدین سبب با حمایت از طبقات پایین، از فرهنگ و ادب طرفداری می‌کردند. به طوری که فقیرترین کودکان روستایی به شهرها روی می‌آوردند تا تحصیل کنند.^۵

صفاریان در پایان قرن سوم هجری کوشیدند تا حکومت خویش را به سوی ماوراءالنهر گسترش دهند. صفاریان بعد از استقرار حکومت خویش در سیستان، حدود حکومت خود را به دره کابل و سند و مکران بسط دادند و هرات و پوشنگ - زادگاه طاهریان - را تصرف کردند. در سال ۲۵۸ ق/ ۸۷۱ م یعقوب به فرمان خلیفه به ولایت بلخ و طخارستان منصوب شد. در مقابل قدرت فزاینده یعقوب، فرمان واگذاری خراسان و طبرستان و جرجان و ری و فارس و سالاری لشکر بغداد به وی واگذار شد.

مبارزه میان امیران عرب و حکام خوارزم به تقسیم این منطقه منجر شد: بخش جنوبی به انضمام شهر کاث در دست خوارزمشاهیان باقی ماند و بخش شمالی با شهر گرگانج در تصرف امیران قرار گرفت. میان این دو بخش برخوردهایی وجود داشت تا این که در اواخر قرن چهارم ۳۷۵ ق/ ۹۷۰ م امیران گرگانج متصرفات خوارزمشاهیان را مسخر ساختند و لقب ایشان به فاتحان رسید و درگیری‌ها پایان یافت. تجارت و بازرگانی با صحرانشینان اهمیت فراوانی داشت و خوارزمشاهیان بیشترین سود را از تجارت با آنان کسب کردند. بنا بر قول اصطخری، رفاه و عمران سرزمین ایشان منحصراً مبتنی بر مناسبات بازرگانی با ترکان بوده است.^۶ کاروان‌ها از این نواحی به خراسان رهسپار می‌شدند. دولت ایلیک خانان ترک به سیادت سامانیان پایان داد. از چگونگی تشکیل و تکوین دولت قراخانیان اطلاعات چندانی در دست نیست. بنا بر نوشته ابن اثیر، اسلام آوردن آنان را می‌توان در سال ۳۴۹

ق / ۹۶۰ م دانست.^۶

در حیطة مناسبات سیاسی سامانیان و ترکان در قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری، سامانیان لشکری به دشت^۷ فرستادند تا ترکان را مطیع سازند. در سال ۲۹۲ ق / ۹۰۴ م لشکر بزرگی از ترکان به ماوراءالنهر حمله کردند، که در پی آن رانده شدند. دولت سامانی به نفوذ در سرزمین ترکان پرداخت. از سوی دیگر، صحرانشینان به مصنوعات کشور متمدن و با فرهنگ احتیاج داشتند. ولی از آن جا که قدرت سامانیان مانعی در غارت اجناس و مصنوعات مزبور بود، صحرانشینان به روابط تجاری با شهرهای مرزی روی آوردند.

دسته‌ای از غزان در بخشی از ماوراءالنهر که با روحيات صحرانشینی هماهنگ بود، با تعهد دفاع از مرزها در برابر مهاجمین مستقر شدند. شاخه دیگری از ترکمن‌ها تحت ریاست سلجوق، از هم قبیله‌های خویش در بخشهای سفلی سیر دریا جدا شدند. قراخانیان، ماوراءالنهر را تصرف کردند و نواحی جنوبی آمودریا در قلمرو حکومت سامانیان باقی ماند. در واقع، متصرفات سامانیان تقسیم شد. سامانیان برای حفظ خود با سبکتگین - که در غزنه امارت داشت و از غلامان آلپ تگین بود - متحد شده، به جنگ با مخالفان پرداختند. سبکتگین در هجوم قراخانیان پیمان صلحی با آنها منعقد کرد و سراسر حوضه سیردریا یا سیحون در محدوده قلمرو قراخانیان باقی ماند. سبکتگین فرمانروای مطلق جنوب آمودریا بود و امیران سامانی چندان نقشی نداشتند. با مرگ سبکتگین در سال ۳۸۷ ق / ۹۹۷ م و نصب بگتوزون به سپهسالاری خراسان، محمود می‌بایست از آن جا می‌رفت. لیکن محمود غزنه را در دست گرفت و در اندیشه ولایت خراسان بر آمد. او سپس وارث قلمرو دولت سامانیان در جنوب آمودریا گردید. بقایای حکومت سامانی در ماوراءالنهر بدست ایلک نصر قراخانی و محمود باقی ماند. محمود با فرمان خلیفه القادر بالله در خراسان بر تخت نشست. آمودریا مرز میان دو مملکت، مسیر حرکت اعلام گشت. هر چند قراخانیان به دست‌اندازی در خراسان پرداختند، اما در جنگ نهایی در سال ۳۹۸ ق / ۱۰۰۸ م در نزدیکی پل شرخیان شکست خورده و تهاجم آنان به

خراسان خاتمه یافت. تصرف خوارزم در سال ۴۰۸ ق/۱۰۱۷ م برتری محمود را در برابر قراخانیان مسلم کرد. محمود غزنوی با بهره‌گیری از اغتشاش قلمرو قراخانیان در سال ۴۱۶ ق/۱۰۲۵ م از طریق آمودریا راهی هندوستان شد. خلیفه در سال بعد منشور نواحی مفتوحه را برای محمود فرستاد. لذا محمود خود را جانشین حقیقی سامانیان و فرمانروای کل سرزمین شرقی معرفی کرد. بنابر نوشته گردیزی، محمود، قراخانیان را رعایای خویش نامید و واسطه ارتباط خلیفه با آنان بود.^۹

خوارزم تحت اطاعت غزنویان بود. خوارزمیان و سلجوقیان در دوره سلطان مسعود متحد شده و نام سلطان غزنوی را از خطبه حذف کردند. اما قراخانیان بار دیگر با مسعود غزنوی متحد شدند، هر چند این مناسبات دوستانه باقی نماند.

سلجوقیان نیز از اوضاع نابسامان و درگیریهای قراخانیان و غزنویان و خوارزم بهره بردند و به تدریج قدرت یافتند. لشکرکشی ناموفق مسعود در سال ۴۳۰ ق برای سرکوبی سلجوقیان و جنگهای مکرر دیگر بر اهمیت آنان افزود. پیروزی پی در پی سلجوقیان در خراسان و پیکار دندانقان در سال ۴۳۱ ق/۱۰۴۰ م سلطنت غزنویان را در خراسان پایان داد.

در تاریخ ماوراءالنهر، دوران قراخانیان یعنی عهد نخستین دودمان ترک که مستقیماً در سراسر آن سرزمین حکم راندند، اهمیت بسیاری دارد. اما اخبار مربوط به آن، اندک و مختصر است و دگرگونی‌هایی که در نظام دوره سامانیان پدید آورده بودند، روشن نیست. تأسیس امپراطوری سلجوقی برای ماوراءالنهر نیز اهمیت داشت. زیرا خوارزم خوارزمشاهیان نیز جزء امپراطوری مزبور بودند و ایشان که در قرن هفتم هجری، ماوراءالنهر را به زیر فرمان در آوردند، در آغاز، ولات دست‌نشانده سلجوقیان شمرده می‌شدند.

خوارزمشاهیان که در خدمت سلاجقه بودند، به حکومت خوارزم رسیدند. انوشتگین و سپس پسرش قطب‌الدین محمد از وفاداران سلجوقیان بودند. آتسز در سال ۵۲۱ ق/۱۱۲۷ م جانشین آنان شد. او مؤسس واقعی دودمان خوارزمشاهیان بوده است. آتسز صحرائشینان

همسایه را تابع خوارزم کرد، نیروی جنگی را با مزدوران ترک تقویت نمود و عملاً دولتی مستقل ترتیب داد. جانشینان وی نیز در همان جهت کار کردند و زمانی که به موانع غیر قابل رفع برخورد می‌کردند، به طور موقت از اجرا و تعقیب مقصود امتناع کرده و با به دست آوردن نخستین فرصت و امکان بدان باز می‌گشتند.

درگیری و شکست‌های سلجوقیان از قراختائیان در ماوراءالنهر به سود خوارزمشاهیان تمام شد. در اواسط قرن ششم هجری، خوارزمشاهیان از انحطاط قدرت سلجوقیان استفاده کردند، همانگونه که غوریان نیز از این ضعف استفاده کرده و سلطنتی مستقل تشکیل دادند و در خراسان رقیب خوارزمشاهیان شدند. در نهایت خوارزمشاهیان پیروز شدند و سپاهیان خلیفه را شکست دادند و علاوه بر خوارزم، غرب ایران را نیز در اختیار گرفتند. دشمنی میان عباسیان و خوارزمشاهیان از دلایل نابودی هر دو دودمان بوده است.

خوارزمشاهیان با حمایت و کمک قراختائیان بر رقبا پیروز شدند. اما با قدرتی که پیدا کرده بودند نمی‌توانستند تابع کافران قراختائی باشند. سلطان محمد خوارزمشاه به صحرائشینان دیگر یعنی قبچاقیان پیروز و متصرفات سغناق بر قلمرو دولت خوارزمشاه ضمیمه شد. سلطان محمد در لشکرکشی بر ضد قبچاقیان در دشت قرقرستان با لشکریان چنگیزخان درگیر شد (۶۱۷ ق/۱۲۱۵ م).

خوارزمشاهیان در اثر اختلافات داخلی دچار سستی بودند و مسائل درونی، بنیان آن دولت را تهی کرد. سرانجام نیز ضربه نهایی را از مغولان خوردند. بدین ترتیب ماوراءالنهر و سپس نقاط مرکزی ایران و بخش عمده‌ای از شرق، تحت حکومت مغولان در آمد. مغولان در سال (۶۱۷ ق/۱۲۲۰ م) بر ماوراءالنهر چیره شده و بر آن حاکمی گماشتند. گرگانج در مقابل مغولان مقاومت کرد و جوجی و جغتای، شهر را محاصره کردند. اما اختلافات آنان از موفقیت‌های بعدی جلوگیری کرد. جوجی بر آن بود که شهر ثروتمندی که از متصرفات اوست، مصون بماند. در نهایت با فرماندهی اوگتای شهر تصرف شد. در سال ۶۱۸ ق/۱۲۲۱ م مغولان از جیحون گذشتند و به تصرف این نواحی پرداختند. آنان به شهرهای، بلخ، طالقان و خراسان حمله کردند. پیکار قطعی در سال ۶۱۸ ق/۱۲۲۱ م در

کرانه سند اتفاق افتاد و خوارزمشاهیان شکست خوردند. چنگیزخان سپاهییانی برای تصرف شهرهای خراسان فرستاد. وی مرو، نیشابور و هرات را گرفت و لشکریانی به نواحی مختلف گسیل داشت. اما در سال ۶۲۲ ق/ ۱۲۲۵ م راهی مغولستان شد.

پسران چنگیزخان به اتفاق پدر به شرق بازگشتند، اما جوجی در متصرفات وسیع خویش باقی ماند. گرایش و کوشش بارز جوجی به منظور تأسیس دولتی مستقل که تابع مراکز امپراطوری نباشد، به برخورد و کدورت میان پدر و پسر منجر شد. چنگیزخان در صدد فرستادن لشکری برای سرکوبی جوجی برآمد لیکن در سال ۶۲۴ ق/ ۱۲۲۷ م خبر مرگ وی را دریافت کرد.

از اعقاب جوجی تا برقراری حکومت آنان به دست فرزندان ازبک خان در قرن دهم هجری پس از این سخن خواهیم گفت. اما شعبه جغتای از خاندان چنگیزخانی نیز در این سرزمین پهناور دولت‌های مقتدری تشکیل دادند. دولت جغتائیان به حیات خود ادامه داد و سرزمین‌های جوجیان و هلاکوئیان را مطیع ساخت. جغتائیان آخرین سلطنت مقتدر این خاندان یعنی دولت تیمور لنگ را بنیان نهادند.^{۱۰} اندکی بعد، در اوایل قرن دهم هجری، دگرگونی قدرت در این نواحی شکل گرفت و با تشکیل پادشاهی ازبکان در ماوراءالنهر، تفوق شیانیان از شعبه جوجی بر تیموریان از شعبه جغتای تحقق یافت.

از استقرار مغول تا پیدایش دولت صفوی

۱. مغولان در ماوراءالنهر

چنگیزخان در زمان حیات خود به هر یک از چهار پسرش یک «اولوس» یعنی تعدادی از قبایل یا یک «یورت» یعنی اقطاعات ارضی و مساحتی از مرغزار که برای زندگانی شبانی آن قبایل کافی باشد و یک «اینجو» یعنی درآمدی که متناسب با احتیاجات دربار و اطرافیان آنها باشد، داده بود. بنا بر سنن و حقوق مغولی که به فرزند ارشد، حکومت دورترین ایالات پدری را واگذار می‌کند، سرزمین‌ها و مناطق زیر جزو متصرفات خاندان جوجی قرار گرفت: دشت‌های واقع در مغرب «ایرتیش» یعنی سمی پالاتینسک، آق

مولینسک، تورگای و اورالسک، آواج و خوارزم اصلی (خیوه).^{۱۱} پس از مرگ جوجی، این اراضی به پسران وی و به ویژه به دومین پسر او «باتو» واگذار شد.^{۱۲} بر طبق وصیت‌نامه چنگیزخان، فقط چهارهزار نفر مغولی الاصل در خدمت باتو بود و مابقی لشکریان او از ترکان بودند. وجود قبیله‌های مختلف ترک باعث شد که خانات جوجی با سرعت بسیاری ترک شوند و خلق و خوی ترک در آن جا رسوخ یابد. یکی از برادران باتو موسوم به «اورده» - فرزند ارشد آن خاندان محسوب می‌شد - قزاقستان کنونی را به عنوان تیول و اقطاع مالک شده و با دنیای شهرنشینان در تماس قرار گرفت. آخرین جانشین اورده موسوم به «توقتمش» در سال ۷۷۶ ق/ ۱۳۷۶ م شهرهای سنغاق و اترار را تصرف کرد. خانات باتو در تاریخ بنام خانات قبیچاق و «التون اردو» یا اردوی زرین شناخته شده و خانات اورده بنام «آق اردو» یا اردوی سپید نامیده شد. یکی دیگر از برادران باتو موسوم به «شیبان» که در سال ۶۳۹ ق/ ۱۲۴۱ م هنگام لشکرکشی به مجارستان خدماتی کرده بود، صاحب سرزمین‌های شمال اقطاعات اورده شد. این سرزمین در مشرق و جنوب شرقی اورال جنوبی قرار داشت. شیبانان در دوره‌های بعد متصرفات خود را به سمت سبیریه غربی گسترش دادند.^{۱۳}

جنگ‌های اروپا که در آنها نمایندگان تمام شعبه‌های خاندان چنگیزخان شرکت داشتند، جملگی به نفع باتو پایان یافت. در نتیجه آخرین ترکان قبیچاق محو و مضمحل شدند و شاهزاده‌نشین‌های روس نزدیک دو قرن، دست نشانده اردوی زرین ماندند. بین تاریخ خانات قبیچاق و تاریخ سایر خانات چنگیزخان تفاوت عمیقی وجود داشت. زمانی که مغولان در چین و ایران با ملل مغلوب مانوس شدند و خصلت و خوی آنان را گرفتند، خانات قبیچاق یعنی وارثان قبایل و اقوام ترک چنین نبودند و زندگانی ترکان بدون درخشندگی ویژه‌ای، ادامه یافت.

با مرگ باتو در سال ۶۵۳ ق/ ۱۲۵۵ م، خان بزرگ، منگوقان، سرتاق را به سمت خان قبیچاق منصوب کرد. با مرگ سرتاق و اندکی بعد اولاقچی، برکا، برادر باتو، خان قبیچاق شد و سلطنت برکا شکل دیگری به خانات قبیچاق داد. تمایل وی به مذهب اسلام در

سیاست خارجی او مؤثر بود. بدین جهت با توجه به نکاتی که بارتولد دریافته است آغاز مسلمان کردن خانات قبیچاق را باید از نتایج همین سیاست خارجی دانست.^{۱۴} خان قبیچاق، از نابودی دستگاه خلافت به دست هلاکو شکایت داشت و استقرار هلاکو را در آذربایجان به منزله غصب و تجاوز به اقطاعات خاندان جوجی می‌دانست. در نهایت، خاندان جوجی به خاندان برکا در حدود قفقاز حمله‌ور شد و پیشروی هر دو آنها و به ویژه هلاکو به طرف شام و سوریه متوقف شد. نتیجه منازعات خاندان‌های چنگیزی - به ویژه هلاکو و برکا - آن شد که هلاکو دستور داد تمام تجار و کسبه قبیچاق مقیم ایران کشته شوند. برکا نیز فرمان به قتل رساندن کسبه و بازرگانان ایرانی مقیم قبیچاق را صادر کرد.

برکا، شهر «سرای» را بنا کرد و به پایتختی برگزید. برکا و جانشینان او به ویژه خانهای ازبک و جانی بیک، علماء و فقهای اسلام را به شهر سرای دعوت نمودند. حضور این علمای شافعی و حنفی باعث شد تا دین اسلام در آن حدود رونق و وسعت بیشتری پیدا کند.^{۱۵}

با مرگ برکا در سال ۶۶۴ ق/ ۱۲۶۶ م به ترتیب منگو تیمور، تو دامنگو، تولابوقا و سپس توقتای با کمک توقای بر تخت نشست.^{۱۶} بعد از وی، ازبک که برادرزاده توقتای بود جانشین او شد (۷۱۳ - ۷۴۱ ق/ ۱۳۱۲ - ۱۳۴۰ م). تمایل مذهبی وی نسبت به اسلام، رؤسای مغول را آزرده کرد. بدین ترتیب او را از جانشینی توقتای، بر حذر داشتند. لیکن ازبک با نیروی نظامی بر تخت نشست و با تزویج شاهزاده خانم چنگیزی به زوجیت الناصر، از سلاطین مملوک، صمیمیت خود را با اسلام ثابت کرد. جانی بیک خان پسر و جانشین ازبک (۷۴۱ - ۷۵۸ ق/ ۱۳۴۰ - ۱۳۵۷ م) از هرج و مرج سقوط ایلخانان استفاده نمود، تا آرزوی دیرین خاندان خود را جامه عمل بپوشاند. لذا در سال ۷۵۶ ق/ ۱۳۵۵ م آذربایجان و تبریز را تصرف کرد و اشرف چوپانی را کشت. پسرش «بردی بیک» را نایب السلطنه در تبریز گذاشت و به دشت قبیچاق برگشت. بردی بیک پس از وقوف بر بیماری پدرش به دشت قبیچاق رفت و جلایریان آذربایجان را تصرف کردند.^{۱۷}

بعد از دوران کوتاه پادشاهی بردی بیگ (۷۵۹ - ۷۶۱ ق/ ۱۳۵۷ - ۱۳۵۹ م) «ممای» قدرت را در اردوی زرین بدست گرفت. در اردوی سپید، توقتمش با کمک تیمور بر اوروس غلبه کرد و سپس با بهره‌گیری از کشمکش اردوی زرین باریها، ممای را شکست داد و بر تخت خانی اردوی زرین نشست. بدین ترتیب وحدت متصرفات جوجی یعنی سرزمین‌های آق اردو و التون اردو را برقرار ساخت.

توقتمش با شکست دادن شاهزادگان روس و برقراری سیادت مغول، عظمت خانات قبچاق را برقرار کرد و حتی کوشید ماوراءالنهر و ایران را تسخیر کند. اما در ماوراءالنهر، تیمور فرمانروایی می‌کرد و توقتمش به یاری وی توانسته بود به اوج عظمت برسد. در سال ۷۷۶ ق/ ۱۳۷۶ م توقتمش برای قیام بر ضد اروس خان - فرمانروای اردوی زرین از تیمور کمک خواست. تیمور، شهرهای اترار و صیران و سغناق را به او داد و در نهایت توقتمش در اردوی سپید و اردوی زرین بر تخت نشست (۷۸۱ ق/ ۱۳۸۰ م).

با تصرف آذربایجان به دست تیمور، اتحاد آنان از هم پاشید زیرا توقتمش که اینک خود را وارث چنگیز می‌شمرد، دیگر برای تیمور اهمیت چندانی قائل نبود. هر چند تیمور در جنگ با خان قبچاق پیروز شد، لیکن از پیام وی که «رابطه ما پدر فرزندی است» چنین بر می‌آید که اصل مشروعیت خاندان چنگیزخانی هنوز مهم بوده است.

دوری تیمور از ماوراءالنهر و حملات اردوی سپید به این سرزمین موجب شد تیمور در صدد دفع آنان برآید. به رغم پیام‌های دوستانه توقتمش، تیمور مقرر سلطنت جوجی را تصرف کرد، خانات قبچاق را به دشمنان توقتمش واگذار نمود و به ماوراءالنهر بازگشت. لیکن توقتمش بار دیگر حکومت یافت و بر متصرفات تیمور تاخت.^{۱۸} جنگ میان تیمور و توقتمش در فاصله سال‌های ۱۳۸۷ م تا ۱۳۹۸ م ادامه یافت تا سرنوشت امپراطوری مرغزاران مشخص شود. تیمور در سال ۷۹۱ پیروز شد. اما در نزاع‌های درونی، قتلغ تیمور بر توقتمش پیروز شد و اطاعت تیمور را پذیرفت. مرگ تیمور مانع از حمایت توقتمش گردید و او سرانجام به دست شادی بیگ - جانشین قتلغ تیمور - کشته شد (۸۰۹ ق/ ۱۴۰۶ م).

۲. تیموریان در ماوراءالنهر

تیمور در سال ۷۳۶ ق/ ۱۳۳۶ م در کش از بلاد ماوراءالنهر به دنیا آمد. در این هنگام، غزان سلطان خان از نسل جغتای خان پادشاه ماوراءالنهر بود. اندکی بعد، امیر قزغن از امرای غزان سلطان خان بر وی شورید و او را از میان برداشت. بعد از کشته شدن عبدالله فرزند امیر قزغن، در ترکستان و ماوراءالنهر هرج و مرج راه یافت و در هر شهری امیری علم استقلال برافراشت: امیر بیان سلدوز در سمرقند، امیر حاجی برلاس در شهر کش، امیر با یزید جلایر در خجند، اولجاییوغا سلدوز در بلخ و محمد خواجه اپردی در شبرغان. تعلق تیمور، خان جغتائی، از این آشفتگی استفاده کرد و ماوراءالنهر را متصرف شد. حاجی برلاس نیز که از عهده پیکار برنیامد از کش به خراسان گریخت. در این زمان، تیمور، برای بیرون آمدن از گمنامی و جانشینی عموی خود حاجی برلاس فرصت را مغتنم شمرد. او با درایت و شجاعت، مورد توجه تعلق تیمور (تو علقتمورخان) قرار گرفت و به حکومت کش منصوب شد.^{۱۹} بنا بر نوشته شریف الدین علی یزدی، امیر تیمور گفته است که:

او خود را به قیمت هر بلائی که بر سرش نازل شود تسلیم خواهد نمود. او

جان و عمر خود را فدای خیر و مصلحت عامه می‌کند نه اینکه مانند عم خود

بگریزد و خاندان و قبیله و قوم خود را در معرض هلاکت و نیستی قرار دهد.^{۲۰}

تعلق تیمور با فتح مجدد ماوراءالنهر، خواجه الیاس را بر آن نواحی گماشت و تیمور را مشاور او قرار داد. امیر تیمور، امیدوار بود که در دستگاه جغتائیان مقام اول را بیابد، لیکن در دستگاه خواجه الیاس مقام اولی به امیر بکجیک داده شد. بدین جهت تیمور راهی دستگاه امیرحسین بن امیر مسلا برادرزاده امیر عبدالله شد. او سرانجام در ماوراءالنهر سپاه جغتائی را شکست داد. بدین ترتیب در سال ۷۶۴-۵ ق/ ۱۳۶۳ م ماوراءالنهر از تصرف مغولان خارج شد لیکن مشروعیت سلطنت از طریق انتساب به خاندان چنگیزخان هنوز وجود داشت. به همین سبب کابل شاه، از خاندان چنگیزخانی را بر تخت نشانند، که البته جز نامی از او نبود. اما تا این حد مفید بود که الیاس خواجه پادشاه جغتائی حق مداخله در

امور ماوراءالنهر را نداشت.

با رهایی ماوراءالنهر، میان تیمور و امیرحسین نزاعی در گرفت که به گریز تیمور به سمت خراسان منجر شد. امیرحسین که حکومت بلخ و قندوز و خلم و کابل را در دست داشت، از اتحاد تیمور با مغولان منطقه ایلی - جغتای - به هراس آمد و با او مصالحه کرد.^{۲۱} لیکن توافق شد که ماوراءالنهر در دست تیمور قرار گیرد. اما تیمور، با شکست دادن امیرحسین در بلخ، مالک ماوراءالنهر شد (۷۷۱ ق/ ۱۳۷۰ م).

مقدمات سروری تیمور در ماوراءالنهر فراهم شده بود. اتحاد میان امیرتیمور و امیر حسین در برابر تهاجمات پادشاه جغتای شکننده بود. سرانجام امیرحسین مورد حمله تیمور قرار گرفت و از گردونه رقابت خارج شد. بنا بر نوشته ظفرنامه، تیمور، همچنان خود را وارث و ادامه دهنده خاندان چنگیزخان دانست و بنا بر نقل تاریخ رشیدی، با قتل کابل شاه متحد امیرحسین،^{۲۲} برای این که از حمایت و اطاعت سلاطین محلی و امداد ماوراءالنهر برخوردار باشد و سلطنت خود را مشروعیت دهد، یکی از اولاد چنگیزخان بنام سیورغتمش را جانشین خود کرد. بعد از مرگ وی، فرزندش موسوم به محمود خان را، خان ماوراءالنهر تیموری قرار داد. در تمام فرامین دولت تیموری از فرزندان و اعقاب گرچه قدرتی نداشتند با احترام یاد شده است. میرزا محمد حیدر دوغلات می نویسد:

در این عصری که ما زندگی می‌کنیم با سلاطین ما در سمرقند مانند زندانیان

سیاسی رفتار می‌شود.^{۲۳}

تیمور به جای امپراطوری مغول، امپراطوری ترک را ایجاد کرد. لیکن مشروعیت مغولان را رها نکرد. امپراطوری تیمور از لحاظ فرهنگی، ترکیبی بود از ترک و ایرانی و از لحاظ تشکیلات حکومتی بنایی بود: ترک و چنگیزی، و از لحاظ سیاسی و مذهبی: مغولی و عربی.^{۲۴}

تیموریان از غرب و شمال و جنوب و شرق به هجوم پرداختند و مانعی در راه آنان نبود: خاناتی در ایران وجود نداشت؛ اردوی زرین در شمال غرب دچار انحطاط شده بود؛

مغولستان فرتوت و سلطنت دهلی دچار ضعف بود. لذا این ترک و مغولان سلطنت نشین خراسان بزرگ، فرصت قدرت نهایی را پیدا کردند. تصرف و تسخیر خوارزم از طرف امیر تیمور، سلطنت ماوراءالنهر را تکمیل کرد (۷۸۰ق/۱۳۷۹م).

تیمور، علماء، فضلا، مهندسان و هنرمندان را از نواحی مفتوحه به ماوراءالنهر کوچ می داد. در آغاز، به فتح بلاد و امصار ترکستان و مغولستان و خوارزم و توابع آن پرداخت.^{۲۵} سپس در سال ۷۸۲ ق از توران به ایران شتافت و در سال ۷۸۳ ق تمام خراسان را فتح کرد. در سال ۷۸۵ ق سیستان و قندهار را گرفت و در سال بعد، استرآباد، و در سال ۷۸۸ ق به عراق و فارس و آذربایجان رفت و از یورش سه ساله، به جانب دشت قبچاق بازگشت. در سال ۷۹۳ ق با توقتمش خان جنگ کرد و اولوس جوجی را غارت نمود.

در سال ۷۹۴ ق برای یورش پنج ساله از توران به ایران تاخت. در این سفر جنگی مهم، حکام مازندران و آل مظفر و سایر ولات عراقین و دیار بکر را مطیع کرد. در سال ۷۹۷ ق به دشت قبچاق رفت و بار دیگر با توقتمش جنگید. در سال بعد به آذربایجان آمد و آن را به میرزا میرانشاه تفویض کرد. در سال ۷۹۹ ق ولایت خراسان را به شاهرخ سپرد و سپس با انگیزه غارت و در پوشش مذهبی راهی سرزمین ثروتمند هند شد. با بهره گیری از انحطاط سلطنت در دهلی، امیر تیمور بر تخت هند نشست.

تیمور در سال ۸۰۲ ق برای یورش هفت ساله از توران به ایران آمد. وی، از جانب شرق نزدیک، دو قدرت در مقابل داشت: سلطنت مملوکها و امپراطوری عثمانی، در سال ۸۰۳ ق سپاه پادشاه مصر را در نزدیکی دمشق شکست داد و شام را گرفت. در هنگام تصرف شام، بنابر پاره‌ای اقوال، مورخ تونسسی، ابن خلدون را به حضور پذیرفت. تیمور در بازگشت از دمشق، هنرمندان و ارباب قلم را به سمرقند برد، از جمله آنها طفل دوازده ساله‌ای بود که بعدها مورخ معروفی به نام ابن عربشاه شد. در این هنگام بغداد را از جلایریان منتزع ساخت و به ایران بازگشت. رویارویی نهایی با عثمانیان در آنقره صورت گرفت. تیمور در سال ۸۰۴ ق عزم بایزید عثمانی کرد. در این زمان بایزید از سلطان احمد جلایر و امیر قرايوسف قراقویونلو حمایت می نمود. در جنگ آنقره، با هزیمت عثمانیان،

بایزید اسیر گشت، اما ظاهراً مورد تفقد قرار گرفت. این حادثه مهم در آنقره موجب شد که بیزانس عمر دوباره‌ای بیابد و پنجاه سال دیگر به حیات خود ادامه دهد. زیرا بایزید با شکست دادن قوای صلیبی در نیکوپولیس، بیزانس را در محاصره گرفته بود. تیمور در سال ۸۰۶ ق متوجه گرجستان مسیحی شد و جزیه آنان را پذیرفت. عیسوی بودن آنان، رنگ جنگ مقدس مذهبی گرفت. تیمور در واپسین سالهای حیات خویش، دراندیشه فتح چین بود اما به هنگام گردآوری سپاه در اترار رنجور شد و در گذشت. بدین ترتیب از سرحد ختا تا اقصاء شام و از اقصاء هند تا ناحیه فرنگ را در قلمرو دولت تیموری قرار داد.

بعد از مرگ تیمور، سلطنت ماوراءالنهر دست‌خوش منازعات میان پسران و نوادگان تیمور شد. امیر غیاث الدین جهانگیر، فرزند ارشد وی در حیات پدر درگذشت و تیمور فرزندش پیر محمد را ولیعهد قرار داد. اما پس از مرگ نا به هنگام تیمور میان شاهزادگان تیموری چنان وضع آشفته‌ای پدید آمد که سلطان خلیل پسر میرانشاه در سمرقند بر تخت نشست، هر چند سلطنت او کوتاه بود و امر به شاهرخ قرار گرفت.

دوره شاهرخ، دوره شکوفایی ادبی و هنری بود. این دوره، دوره طلایی «رنسانس تیموری» و «دوره احیاء علم و دانش» نامیده شده است.^{۲۶} شاهرخ تیموری بر ایران شرقی حکومت داشت و ایران غربی در نزاع درونی تیموریان باز به دست جلایریان و قراقویونلوها افتاد. شاهرخ در مقابل قدرت فزاینده قراقویونلوها و تصرف نواحی چون عراق عجم و سلطانیه و قزوین، فرمان نیابت سلطنت آذربایجان و در واقع شناسایی حکومت ترکمانان به این نواحی را در سال ۸۳۹ ق/ ۱۴۳۵ م صادر کرد.^{۲۷} با شکست جهانشاه قراقویونلو از اوزون حسن آق‌قویونلو، ایران غربی به دست ترکمانان افتاد.

با مرگ شاهرخ و جانشینی پسرش الغ بیگ - فرمانروای ماوراءالنهر - مغولان اردوی شییان حمله شدیدی به ماوراءالنهر انجام دادند.^{۲۸} آنان در ایالات واقع در سیبری و ترکستان سکونت داشتند. در این هنگام، الغ بیگ به دست پسرش عبداللطیف کشته شد. این یورش نخستین ازبکان نبود، در گذشته نیز به استرآباد و سایر نواحی حمله می‌کردند و شاهرخ هر ساله یکی از فرماندهان خود را برای سرکوبی آنان می‌فرستاد. قدرت تیموریان

رو به افول بود و نزاع شاهزادگان برای رسیدن به سلطنت، این روند را سرعت می‌داد. قدرت نوین ازبکان و حرکت آنان به سوی متصرفات تیموری نشان از دوره جدیدی در تاریخ ماوراءالنهر و خراسان داشت. دخالت ابوالخیرخان - پادشاه منطقه سیحون تا سغناق و اوزگند - در نزاع‌های تیموریان و سپس بهره‌گیری محمد خان شیبانی از پریشانی اوضاع در همین محدوده زمانی، به انقراض دولت تیموری و استقرار حکومت ازبکان در ماوراءالنهر منجر شد.

منابع تاریخی و تواریخ محلی اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری از دخالت ازبکان در منازعات درونی تیموریان اطلاعاتی در اختیار ما قرار می‌دهند.^{۲۹} زمینه این مداخلات در اختلافات داخلی بعد از مرگ الخ بیگ، فراهم شد. عبدالله میرزا پسر ابراهیم سلطان، پادشاه سمرقند و ماوراءالنهر شد و بابر میرزا پسر بایسنقر به پادشاهی هرات و خراسان رسید. بنابر نوشته خواندمیر، میرزا سلطان ابوسعید، نوه میرانشاه، که در ولایات ترکستان، ماوراءالنهر، بدخشان، طخارستان، زابلستان، سیستان، خراسان و مازندران به رعیت پروری مشغول بود، در صدد تصرف سمرقند برآمد. او از یاری ابوالخیرخان ازبک استفاده کرد و میرزا عبدالله کشته شد. اندکی بعد، ابوسعید، از ازبکان ترسید و به ابوالخیرخان و امرای ازبک پیام داد تا به منازل خویش باز گردند و «ابوالخیرخان به اضطرار به دشت قبچاق رفت».^{۳۰}

مسئله دیگری که در حکومت ابوسعید مورد توجه قرار گرفت، مسائل ایران غربی بود. قدرت جهانشاه قراقویونلو که به معارضة با تیموریان آمده بود و حتی هرات را متصرف شده بود، نگرانی سلاطین شرقی ایران را برانگیخت. بدین جهت تیموریان و آق قویونلوها اتحادیه دفاعی بستند و سرانجام اوزون حسن آق قویونلو با شکست دادن قراقویونلوها قدرت خود را در قسمت غربی ایران تحکیم کرد. اما اوزون حسن لشکریان ابوسعید تیموری را در آذربایجان شکست داد و او را به قتل رسانید.

از این زمان شاهزادگان تیموری در خراسان و ماوراءالنهر به صورت حکام محلی در آمدند، اما خصومت همچنان ادامه یافت: احمد سلطان - فرزند ابوسعید - در ماوراءالنهر

سلطنت کرد، عمر شیخ نیز صاحب فرغانه بود و بعد از وی پسرش بابر حاکم فرغانه شد. او بعدها امپراطوری گورکانی هند را تأسیس کرد. با کشته شدن سلطان احمد، میان شاهزادگان تیموری نزاع برخاست و برادرش محمود، و فرزندانش بایسنقر و علی هر یک مدتی کوتاه سلطنت کردند.

محمد خان شیبانی، رئیس طایفه ازبک، از پریشانی تیموریان استفاده کرد و در سال ۹۰۶ ق/ ۱۵۰۰ م بخارا را در اختیار گرفت. محمدخان سپس سمرقند را نیز در اتحاد و تبنی با مادر سلطان علی،^{۳۱} پادشاه تیموری، تسخیر کرد و در ماوراءالنهر بر تخت نشست. در این دوران، سلطان حسین بایقرا در خراسان امارت داشت. سلطنت سلطان حسین، دوره درخشان ادبی و روزگار اوج مکتب هرات است. سال‌های پایانی حکومت وی با شاه اسماعیل اول مقارن بود. روابط سلطان بایقرا و شاه اسماعیل دوستانه بوده است. گرچه در ابتدا تیموریان با پناه بردن شاهزادگان و سرداران آق‌قویونلو و اقدامات تحریک‌آمیز آنان، در مکاتبه‌ها، رسم ادب را به جای نیاوردند و شاه جوان صفوی را رنجاندند، اما بعد از این که سپاهیان قزلباش دربار هرات را لرزاندند، تیموریان با فرستادن نمایندگان و اظهار دوستی از آنچه گذشته بود، عذرخواهی کردند. اسماعیل بنا بر سوابق دیرینه و ارادت پیشین تیموریان نسبت به مشایخ صفوی، با آنها به روش پدر و فرزندگی سلوک کرد و این وضع تا پایان دولت تیموری برقرار بود.

در سال ۹۱۱ ق سلطان حسین به عزم جنگ با ابوالفتح محمد خان شیبانی که بر ممالک ماوراءالنهر چیره شده بود، از هرات حرکت کرد، اما در راه درگذشت. بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا پسرانش به طور مشترک در هرات به سلطنت پرداختند. دیگر شاهزادگان تیموری در خراسان سر به طغیان برداشتند. در داخل، اختلاف و نفاق بود و در بیرون، خان ازبک چشم طمع به خراسان داشت. ازبکان، با آگاهی از مرگ سلطان حسین و اختلافات درونی خراسان تا حدود رود مرغاب را غارت کردند. به رغم مقاومت متحدان شاهزادگان تیموری، محمدخان شیبانی در باباخاکی در کنار رود مرغاب، تیموریان را در سال ۹۱۳ ق/ ۱۵۰۷ م شکست داد و خراسان را بر متصرفات خویش در ماوراءالنهر افزود.

بدین ترتیب، با گذشت یک قرن، اولاد چنگیزخان بطور قطع فرزندان امیر تیمور را مغلوب کردند.

۳. شیانیان در ماوراءالنهر

در بررسی پیشینه تاریخی ازبکان، اولوس جوجی و تحولات آن را در دشت قیچاق تا قرن چهاردهم میلادی مرور کردیم. در بحث متأخر ازبکان، از شیانیان تا ابوالخیرخان و به ویژه از این دوران تا تشکیل دولت ازبک در ماوراءالنهر به دست محمدخان شیانی، دارای اهمیت است. شیانیان از نوادگان چنگیزخان بود. اقطاع وی پس از مرگ چنگیزخان شامل سرزمین‌هایی بود که از شرق و جنوب شرقی به اورال جنوبی و مخصوصاً قسمت مهمی از ایالت تورگای و آقتیو بینسک محدود می‌شد. این سرزمین‌ها، امروزه محل سکونت قرقیزهاست. شیانیان در جنگ‌های اروپایی مغولان در مجارستان شجاعت‌های بسیاری از خود نشان داد. بنا بر نوشته رشید الدین فضل الله همدانی، اگر مغولان در آن سرزمین می‌ماندند، حکومت آنجا را به شیانیان واگذار می‌کردند.^{۳۲}

تا اواخر قرن چهاردهم میلادی، اردوی شیانی با اردوی سپید مجاورت داشت و در آن نواحی بیلاق و قشلاق می‌کردند. با ادغام اردوی زرین و اردوی سپید در زمان توقتمش، سپید اردو به جنوب روسیه مهاجرت کرد. این نواحی تحت تصرف شیانیان بوده است. قبایل و طوایف مطیع شیانیان از اواسط قرن چهاردهم میلادی ازبک نامیده شده‌اند.

ابوالخیرخان، مؤسس قدرت و شوکت ازبکان شیانی بوده است. او در هفده سالگی (۸۳۲ ق/ ۱۴۲۸ م) به طور رسمی، خان و پادشاه یورت و اردوی شیانی در کنار رود تورا در سبیره اعلام گردید. ابوالخیرخان به سرزمین‌های اولوس جوجی در شرق شط اورال و شمال سیحون حمله کرد و آن مناطق را گرفت. در حدود سال ۸۳۴ ق/ ۱۴۳۱ م خوارزم را گرفت و در سال ۸۵۱ ق/ ۱۴۴۷ م نواحی سغناق تا اوزگند در کنار سیحون را از تیموریان گرفت و سغناق را پایتخت خود قرار داد. در همین زمان نزاع‌های نوادگان تیمور به ابوالخیر خان فرصت داد تا به ماوراءالنهر وارد شود. ابوالخیرخان در اواسط قرن پانزدهم میلادی

مورد حمله مغولان شرقی (قبیله اویرات) قرار گرفت و شکست خورد. در نتیجه، دو تن از خانهای شعبه جوجی به نام قرائی و جانی بیگ از ابوالخیرخان جدا شدند و از طرف خان جغتای بیسن بوقای ثانی در مرز مغولستان صاحب ملک گردیدند. در سالهای حدود ۷۱ - ۸۷۰ ق/ ۱۴۶۶ - ۱۴۶۵ م طوایف صحرا نوردی که مطیع ابوالخیرخان بودند، نزد قرائی و جانی بیگ رفتند و با آنها زندگانی مستقلی نمودند و قزاق - یا قرقیزقزاق - شناخته شدند. لشکرکشی ابوالخیرخان برای مطیع ساختن آنان به کشته شدن او در سال ۸۷۲ ق/ ۱۴۶۸ م انجامید. سه سال بعد، خان مغولستان یعنی یونس خان بقیه ازبکهای وفادار را پراکنده ساخت، اما ازبکهای یاغی، قرقیز - قزاق، دولتی صحرانورد تشکیل دادند و بعد از مرگ آنها، برندوق (پسر قرائی) و قاسم (فرزند جانی بیگ) به سلطنت رسیدند؛ ولی خلق و خصلت صحرانوردی را هم چنان حفظ کردند.

رنه گروسه، در نتیجه گیری از حکومت ابوالخیرخان بر آن است که وی کوشید روحیه بیابانگردی را با نوعی پادشاهی نیمه مقیم هماهنگ سازد ولی این تجربه به شکست و سقوط او انجامید.^{۳۳} او در سرزمینی پهناور، طوایف و قبایل را گردآورد و در منازعات تیموریان ماوراءالنهر به حل اختلافات کمک کرد، اما به طور ناگهانی در برابر حملات دیگر صحرانوردان و برخی از ایلات خودش، که از یکجانشینی به تنگ آمده بوده‌اند، از هم پاشید.

شاه بوداق پسر ابوالخیرخان، در همان سال وفات پدرش، بدست امیریونس، خان جغتائی مغولستان، که به کمک قرقیز - قزاق آمده بود، در میان تاشکند و ترکستان در سال ۸۷۲ ق/ ۱۴۶۸ م کشته شد. محمد شیبانی، پسر بوداق، زندگانی پرحادثه‌ای را آغاز کرد. خواندمیر، شرح مبسوطی از دوران زندگانی وی به دست می‌دهد.^{۳۴} او در دوران طفولیت تحت تربیت جدش ابوالخیرخان، قراچین بیگ قاسم سلطان قرار گرفت. محمد خان شیبانی که از فرمانروایی دشت قیچاق محروم مانده بود، مدتی نزد امیران و بزرگان قبایل ترک و مغول آمد و شد کرد و توانست برخی را به هواخواهی خود برانگیزد. با این همه، از فعالیت‌های خود نتیجه‌ای نگرفت. ناگزیر به بخارا آمد و به سلطان احمد میرزای

گورکانی پیوست و در سمرقند صاحب قوت و قدرتی شد. با مرگ سلطان احمد و آگاهی از ضعف شاهزادگان تیموری، وی تصمیم گرفت که در مسائل سیاسی ماوراءالنهر دخالت کند. نزاع‌های شاهزادگان و امیران از جمله اختلافات سلطان علی میرزا و خواجه یحیی زمینه موفقیت خان ازبک را فراهم ساخت. محمد خان شیبانی با بهره‌گیری از آن و اغفال سلطان علی و مادرش، شهر سمرقند را تصرف کرد و در نهایت با شکست دادن تیموریان و بابر در سال ۹۰۶ ق/ ۱۵۰۰ م بر سریر سلطنت ماوراءالنهر نشست. بعد از تصرف سمرقند و برافراشتن علم استقلال، بخارا و قرشی و شهر سبز و غیره را میان خویشان خود تقسیم کرد و به هر یک حکومت و ولایتی بخشید.

اندکی بعد، ازبکان متوجه تصرف نواحی خراسان شدند و به زودی خوارزم (خیوه) را از تسلط سلطان حسین بایقرا بیرون آوردند و به سوی خراسان و هرات رهسپار گردیدند. خراسان و هرات در این زمان در اختیار بدیع الزمان میرزا پسر ارشد سلطان حسین بایقرا بود. خان ازبک از معبر کرکی گذشت و در سال ۹۱۲ ق/ ۷ - ۱۵۰۶ م بلخ را تصرف کرد. بنابر نوشته میرخواند، سلطان حسین میرزا از آن اهمال و تغافل که در باب امداد سلطان بدیع الزمان میرزا کرده بود پشیمان شد.^{۳۵}

هرات، پایتخت تیموریان، در سال ۹۱۳ ق/ ۱۵۰۷ م به دست شییک خان افتاد. خواندمیر، مورخ این دوران که خود شاهد این حوادث بود و نامه‌ای از طرف سادات و بزرگان هرات مبنی بر اطاعت و انقیاد، برای محمدخان شیبانی فرستاده است، از مطالبات و تحمیلات ازبکان بر مردم و اکابر هرات انتقاد می‌کند.^{۳۶}

به رغم منابع ایرانی دوره تیموری و صفوی، که فقط چهره غارتگرانه ازبکان را تصویر کرده‌اند، برخی برآنند که محمد خان شیبانی، رنسانس ادبی و فرهنگی ترک و ایرانی تیموریان را در سمرقند توسعه داد و بزرگان این نهضت ادبی و فرهنگی را تشویق کرد. فرنان گرنار معتقد است:

وی با اینکه یک ازبک تام و تمام بود معینا مردی بود مفتون شعر و ادب و

دارای کمال و دانش، چنان که زبان فارسی و عربی را خوب می‌دانست و به زبان ترکی چکامه سرایی می‌کرد و با کمال گشاده دستی به شعراء و هنرمندان کمک می‌نمود.^{۳۷}

محمدخان شیبانی، گرچه محمودخان، خان مغولستان را در پیکار آقشی شکست داد و اندکی بعد به قتل رسانید، اما دختر وی را به ازدواج فرزندش درآورد و بدین ترتیب در اولاد خود دو شاخهٔ خاندان چنگیزخانی - شعبه جغتایی و شعبه جوجی - ایجاد کرد. اوج قدرت ازبکان به عنوان مهم‌ترین دولت خراسان بزرگ تا سرزمین‌های ترکستان غربی و ماوراءالنهر و فرغانه با تشکیل سلسله صفویه در ایران مقارن شد. رویارویی این دو دولت جوان و نوپا حتمی بود، چنانکه بر اثر آن دولت صفوی توانست خراسان را از تصرف ازبکان خارج سازد و بعد از چهار قرن و نیم، ایران واحدی به وجود آورد. تفاوت‌های اساسی میان این دو دولت نوظهور و جوان یعنی صفویه و ازبکان وجود داشت: صفویه ایرانی بودند، ازبکها آمیخته‌ای از مغولی و ترک. صفویه شیعی متعصب بودند، و ازبکها سنی متعصب. اختلافات نژادی، حالت و صورت مذهبی یافت. شهرنشینی صفویان و برخورداری آنان از رونق و شکوفایی فکری و فرهنگی مبتنی بر پشتوانه‌های تاریخی، با صحرانشینی و بیابانگردی ازبکان که از سابقه تمدنی بهره‌ای نداشتند، تلاقی دو نوع حیات فکری و اجتماعی بود.

محمدخان شیبانی، به عنوان قهرمان تسنن و به عنوان فرزند چنگیزخان در نامه‌ای به پادشاه صفویه اخطار کرد که دست از اندیشهٔ شیعی بردارد، در غیر این صورت با شمشیر، او را از کفر به مذهب حق وادار خواهد کرد. او اصل و منشأ صفویان را مورد تردید و حتی تمسخر قرار داد و کشکول درویشی هدیه فرستاد تا به پیشه اجداد خود باز گردند و سلطنت را به خاندان چنگیزخان واگذار نمایند.

با پیدایش دو دولت نوبنیاد، دو قدرت با ویژگی‌های متفاوت در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کردند. افزون بر روحیه توسعه طلبی، تعارضات عقیدتی و اختلافات مذهبی در

شعله‌ور شدن منازعات مؤثر بود. این اختلافات مذهبی از سوی روحانیون مذهبی به ویژه علمایی ایجاد شد که بعد از تشکیل دولت صفوی و برقراری نظام شیعی در ایران به ماوراءالنهر مهاجرت کرده بودند. برجسته‌ترین این افراد، فضل الله روزبهان خنجی است. با ادامه بحران نظامی در مناسبات ایران و ازبکان، استناد به دلایل تاریخی بروز یافت. موروثی بودن خراسان برای ازبکان به عنوان وارثان چنگیزخان و سپس تیموریان به روشنی بیان شده است. در مقابل، صفویان به عنوان جانشینان دولت‌های باستانی ایران، این سرزمین را ملک موروثی خواندند.

در این میراث خواهی نوین، سلاطین ماوراءالنهر، پادشاهی ایران را به عراق و آذربایجان محدود کردند تا در جغرافیای سیاسی دولت آق‌قویونلو قرار گیرد. بدین گونه کسب مشروعیت تاریخی، در کنار توجیه مذهبی بروز یافت. محور مجادلات در قالب مباحث مذهبی در سطور اسناد و مأخذ تاریخی هم چنان وجود داشت. در رویارویی عقیدتی ایران و ازبکان، به حوادثی که در تاریخ اسلام به پیدایش شکاف در جهان اسلام منجر شده بود، دوباره بازگشتی صورت گرفت تا هر یک در اثبات عقیده خویش و بطلان نظریات دیگری توفیق یابند. این مجادلات عقیدتی و تاریخی، به سه جنگ عمده و سرنوشت‌ساز یعنی مرو، جام و رباط پریان منتهی شد که هر کدام می‌توانست تمامیت ارضی ایران و اندیشه دینی صفویان را در مخاطره قرار دهد. سرانجام این جدال خونین در آغاز قرون جدید، حاکمیت ازبکان بر شرق ایران را در اوایل سده یازدهم پایان داد. شاه عباس اول، نه تنها حاکمیت ایران را بر مرزهای شرقی و خراسان احیاء کرد، بلکه در نزاع‌های درونی سلاطین ازبک نقش مهمی برعهده گرفت. به طوری که برخی از خوانین ازبک برای باز یافتن قدرت در ماوراءالنهر به پایتخت ایران روی آوردند. در واقع، برای نخستین بار در این دوران، نفوذ سیاسی ایران در ماوراءالنهر برقرار گردید.

نتیجه‌گیری

اوضاع سیاسی ماوراءالنهر و بسترهای فرهنگی ایرانی - اسلامی آن، در پیدایش

نیروهای محلی در ایران و تاسیس سلسله‌های مستقل و نیمه مستقل نقش مهمی داشت. این مناطق، معبری برای حمله‌های متعدد به ایران بوده است؛ این یورش‌ها، به تشکیل دولت‌هایی از اقوام مهاجم در جغرافیای سیاسی و فرهنگی ایران انجامید. ازبکان، آخرین نماینده این حملات در اواخر سده نهم هجری و در بامداد تشکیل دولت صفویان بودند که دوره‌ای از رویارویی عقیدتی و سیاسی را با صفویان، در قالب تجدید تئوری خلافت، در آغاز سده دهم هجری شکل دادند. در واقع، پیروزی ازبکان بر تیموریان و تشکیل پادشاهای ازبکان در ماوراءالنهر به منزله برتری شیبانیان از شعبه جوجی بر تیموریان از شعبه جغتای بود. البته، تیمور، به رغم برقراری امپراطوری ترک، مشروعیت مغولان را رها نکرد و امپراطوری تیموری، از لحاظ فرهنگی، ترکیبی ایرانی - ترک بود؛ و از لحاظ تشکیلات حکومتی، بنایی ترکی - چنگیزی داشت؛ و از لحاظ سیاسی - مذهبی، ماهیتی مغولی و اسلامی یافت. در دوره بعد از تیمور، ایران شرقی، در دست اعقاب وی دست به دست گشت و در ایران غربی، حکومت ترکمانان پدیدار شد.

قدرت نوین مغولان اردوی شیبان، و حرکت آنان به سوی متصرفات تیموری، نشان از دوره جدیدی در تاریخ ماوراءالنهر و خراسان داشت. این حرکت، در کنار دخالت آنان در نزاع‌های درونی تیموریان، به انقراض دولت تیموری و استقرار حکومت ازبکان در ماوراءالنهر منجر شد. اوج قدرت ازبکان، مقارن با تشکیل سلسله صفویه در ایران بود. رویارویی این دو دولت پر حرارت، اجتناب‌ناپذیر بود. اندیشه تشکیل دولت واحد در ایران با صبغه مذهبی شیعی، در برابر توسعه طلبی ارضی و اندیشه تجدید خلافت در دستگاه بخارا قرار گرفت.

اجمال سخن اینکه، آن هنگام که جدال مذهبی ایرانیان و ازبکان به بن بست نظامی کشیده شد، میراث خواهی تاریخی پا به عرصه ظهور نهاد. از حصول به مشروعیت عقیدتی (ادعای خلافت) در توسعه طلبی سیاسی و مذهبی آغاز شد و با ادعاهای تاریخی (وراثت سلسله‌های پیشین) برای حکم‌فرمایی بر سرزمین‌های اسلامی به اتمام رسید.

پی‌نوشت‌ها

۱. بارتولد در تحقیقات خود در مورد ترکستان و ماوراءالنهر، به ویژه در «چهار بررسی درباره آسیای مرکزی» مواد فراوانی گرد آورده است. هر چند دسترسی به آن ممکن نشد، لیکن از اطلاعات پراکنده منابع مانند نوشته‌های رنه گروسه، سود جستم.
۲. طبری، *تاریخ الرسل و الملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۸) ج ۹، ص ۳۸۰۶ - ۳۸۰۴.
۳. بارتولد، *تحت عنوان «آسیای میانه قبل از قرن دوازدهم میلادی»* به تفصیل از آن بحث می‌کند. ر. ک: بارتولد، *ترکستان نامه*، ترجمه کریم کشاورز (تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲).
۴. میرخواند، *تاریخ روضة الصفا* (تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۳۹) ج ۴، ص ۳۰.
۵. ابوسعید گردیزی، *تاریخ گردیزی* (زین الاخبار)، با مقدمه محمد قزوینی (تهران، بی‌نا، ۱۳۲۷) ص ۴۷ - ۱۵.
۶. اصطخری، *المسالك والممالک*، تحقیق محمد جابر عبدالغال الحسینی، (قاهره، مطبع دارالقلم، ۱۹۶۱) ص ۳۰۵.
۷. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ* (بیروت، دار صادر، دار بیروت، ۱۹۶۶) ج ۸، ص ۵۳۲ - ۵۳۱.
۸. منظور از دشت، سرزمین‌هایی است که در شمال ماوراءالنهر قرار داشت و مسکن اقوام ترک بود و شامل ترکستان چین کنونی است.
۹. گردیزی، پیشین، ص ۵۸؛ نقل از: بارتولد، *ترکستان نامه*، پیشین، ج ۱، ص ۶۰۵.
۱۰. البته در انتساب تیمور به دودمان جغتای تردید هم وجود دارد.
۱۱. در کتاب جامع التواریخ این متصرفات عبارتند از: ایبیر - سپبیر پولار و دشت فبچاق و

- باشغر دو روس و چرکس تا دربند خزر که مغولان آن را تیمور قهلقه می‌گویند. ر.ک: رشید الدین فضل الله همدانی، *جامع التواریخ*، تصحیح بهمن کریمی (تهران، اقبال، بی‌جا) ج ۱، ص ۵۱۳.
۱۲. در مورد فرزندان جوجی، ر.ک: همان، ص ۵۲۰ - ۱۵؛ خواندمیر، *تاریخ حبیب السیر*، با مقدمه جلال الدین همائی (تهران، انتشارات کتابخانه خیام، ۱۳۳۳) ج ۳، ص ۷۷ - ۱۵.
۱۳. شیبانیان در حدود سال ۱۴۸۰، خانان سیبری «تیومن» یا «سی‌بیر» را مطیع خود ساختند. با لشکرکشی توقتمش خان در سال ۱۳۸۰ میلادی به اردوی زرین و فتح آن و سفر به اروپا، اقطاع «اورده» واقع در سیحون سفلی بدست شیبانیان افتاد. پادشاه شیبانیان موسوم به ابوالخیرخان که از سال ۱۴۲۸ در ناحیه تورا در سیبری غربی به سلطنت پرداخت، منطقه بالکاش تا اورال را تصرف نمود و مرکز فرمانروایی خود را شهر سغناق واقع در ساحل سیحون قرار داد. نوّه او در بخارا و سمرقند پادشاهی ازبک را تأسیس نمود.
۱۴. رنه گروسه، *امپراطوری صحرانوردان*، ترجمه عبدالحسین مکیده (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳) ص ۶۵۰.
۱۵. میرخواند، *پیشین*، ج ۵، ص ۲۲۲؛ بارتولد در دائرة المعارف اسلامی در ذیل مدخل منگوتیمور، ص ۲۶۱. در این مورد بحث می‌کند. نقل از: گروسه، *پیشین*، ص ۶۵۶.
۱۶. برای بحث تفصیلی در دوره سلطنت منگورتیمور، تودامنگو، تولابوقا و توقتای، ر.ک: گروسه، *پیشین*، ص ۶۶۳ - ۶۴۳.
۱۷. قاضی احمد غفاری، مورخ دوره صفوی که همزمان با حسن روملو صاحب احسن التواریخ می‌زیسته، در مورد لشکرکشی جانی بیگ خان اطلاعاتی در اختیار ما قرار می‌دهد: «در آذربایجان دفع شر اشرف کرد و بردی بیگ را با سپاهی در آذربایجان گذاشت». ر.ک: *تاریخ جهان آراء* (تهران، کتابفروشی حافظ، ۱۳۴۳) ص ۲۰۳ - ۲۱۰.
۱۸. در مورد تیمور و توقتمش، ر.ک: ابن عربشاه، *عجایب المقدور فی اخبار تیمور*، به اهتمام کبیرالدین احمد (کلکته، بی‌نا، ۱۲۹۹) ص ۱۷ - ۱۵.
۱۹. خواندمیر، *پیشین*، ج ۳، ص ۳۹۸.

۲۰. برای بحث تفصیلی ر. ک: شرف الدین علی یزدی، *ظفرنامه*، تصحیح محمد عباسی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶) ج ۱، ص ۳۷ - ۳۴.
۲۱. همان، ص ۳۹۸.
۲۲. *تاریخ رشیدی* تألیف میرزا حیدر گورکانی از منابعی است که مطالب مهمی از دوره تیموری و صفوی در بر دارد. این کتاب در سال ۹۵۲ ق تألیف شده است. رنه گروسه، نقل قول بسیاری از این اثر آورده است.
۲۳. رنه گروسه، *پیشین*، ص ۶۸۳.
۲۴. همان، ص ۶۸۴.
۲۵. فهرست اجمالی لشکرکشی تیمور از خواندمیر اقتباس گردیده است. ر. ک: خواندمیر، *پیشین*، ج ۳، ص ۳۹۸ - ۳۹۵.
۲۶. رنه گروسه، *پیشین*، ص ۷۵۸.
۲۷. شرح لشکرکشی‌های شاهرخ در کتاب خواندمیر به تفصیل آمده است. ر. ک: خواندمیر، *پیشین*، ج ۳، ص ۴۶۸.
۲۸. حسن روملو، در این مورد اطلاعاتی در بردارد. ر. ک: *احسن التواریخ*، تصحیح عبدالحسین نوائی، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۱۱، ۱۳۴۹) ص ۲۰۲.
۲۹. دخالت ابوالخیرخان در نزاعهای تیموریان در منابع متعددی آورده شده است. ر. ک: معین الدین محمد الزمچی اسفزاری، *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، تصحیح سید محمد کاظم امام (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸) ج ۲، ص ۱۶۸؛ ابوبکر طهرانی، *دیاربکریه*، تصحیح نجاتی لوغال - فاروق سومر (تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۵) ص ۳۱۴؛ خواند میر، *پیشین*، ج ۴، ص ۵۰.
۳۰. خواند میر، *پیشین*، ج ۴، ص ۵۰.
۳۱. محمد خان شببانی با مادر سلطان علی باب مکاتبه گشود و او را با وعده ازدواج تطمیع کرد. بدین جهت وی فرزند خویش را به تسلیم شدن دعوت کرد. ر. ک: خورشاه بن

- قباد الحسینی، تاریخ قطبی، به کوشش سید محمد مجاهد حسین زیدی، (دهلی، جامعه ملیه اسلامیہ نئی دهلی، ۱۹۶۵) ص ۵۴۳.
۳۲. در مورد شبیان و فرزندانش و متصرفات آنان ر. ک: جامع التواریخ، ج ۱، ص ۵۱۷ - ۵۱۵.
۳۳. رنه گروسه، اطلاعات گسترده‌ای درباره تاریخچه ازبکان گرد آورده است. در مورد برداشت کلی وی از حکومت ابوالخیرخان ر. ک: امپراطوری صحرانوردان، پیشین، ص ۷۸۸.
۳۴. خواندمیر، پیشین، ص ۲۷۶ - ۲۷۳.
۳۵. میرخواند، پیشین، ج ۷، ص ۲۳۳.
۳۶. خواندمیر، پیشین، ج ۴، ص ۳۷۸.
۳۷. نقل از: رنه گروسه، پیشین، ص ۷۹۰.

فهرست منابع

- ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۸، بیروت، دارصادر، ۱۹۶۶ م.
- ابن عربشاه، *عجایب المقدور فی اخبار تیمور*، به اهتمام کبیرالدین احمد، کلکته، بی نا، ۱۲۹۹.
- اسفزاری، معین الدین محمد الزمچی، *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، تصحیح محمد کاظم امام، ج ۲، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.
- اصطخری، *المسالك والممالک*، تحقیق محمدجابر عبدالغال الحسینی، قاهره، مطبع دارالقلم، ۱۹۶۱ م.
- بارتولد، *ترکستان نامه*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- خواندمیر، *تاریخ حبیب السیر*، با مقدمه جلال الدین همایی، ج ۳، تهران، انتشارات کتابخانه خیام، ۱۳۳۳.
- خورشاه بن قباد الحسینی، *تاریخ قطبی*، تصحیح سید جاهد حسین زیدی، به کوشش سید محمد مجاهد حسین زیدی، دهلی، جامعه ملیه اسلامیہ نئی دهلی، ۱۹۶۵ م.
- روملو، حسن، *احسن التواریخ*، تصحیح عبدالحسین نوایی، ج ۱۱، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
- طبری، *تاریخ رسل والملوک*، ترجمه ابوالقاسم باینده، ج ۹، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۹.
- طهرانی، ابوبکر، *دیاربکریه*، تصحیح نجاتی لوغال، فاروق سومر، تهران، طهوری، ۱۳۵۵.
- قاضی احمد غفاری، *تاریخ جهان آراء*، تهران، کتابفروشی حافظ، ۱۳۴۳.
- گردیزی، ابوسعید، *تاریخ گردیزی* (زین الاخبار)، با مقدمه محمد قزوینی، تهران، بی نا، ۱۳۲۷.
- گروسه، رنه، *امپراطوری صحرائنوردان*، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، بنگاه ترجمه و

نشر کتاب، ۱۳۵۳.

- همدانی، رشید الدین فضل الله، *جامع التواریخ*، تصحیح بهمن کریمی، ج ۱، تهران، اقبال، بی تا.
- میرخواند، *تاریخ روضة الصفا*، ج ۴، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۳۹.
- یزدی، شرف الدین علی، *ظفرنامه*، تصحیح محمد عباسی، ج ۱، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶.